بررسی

## بنیامین و تئاتر اپیک

**فرید درفشی**

کتاب «فهم برشت» حاوی مجموعه مقالاتی از والتر بنیامین است که طی سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ به رشته تحریر درآمدند. کسانی که با اندیشه‌های بنیامین و برشت آشنا هستند، ممکن است مواجهه این دو متفکر را جذاب بدانند. زیرا با وجود تأثیرپذیری هر دو از سنت مارکسیستی، با دو شیوه متفاوت اندیشیدن روبه‌رو هستیم. بنیامین در خانواده‌ای بورژوا پرورش یافت، فلسفه خواند و پس از جنگ جهانی اول به‌عنوان منتقد ادبی در برلین و فرانکفورت مشغول به کار شد. او تحت‌تأثیر لوکاچ از تفکر عرفانی-یهودی دوره نخست کاری‌اش فاصله گرفت و به مارکسیسم روی آورد. در دوره کوتاهی بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۵، شاهد گرایش به ادبیات مارکسیسم رسمی در آثار او هستیم. از جمله مقالات این دوره، مقاله «مؤلف همچون تولیدکننده» است که در آن بر مفهوم مارکسی تولید تأکید می‌کند و می‌کوشد با مسئله‌دارکردن «نسبت میان اثر هنری و هنرمند از یک سو و ابزاراتوس تولید بورژوایی از سوی دیگر حرا با امری انقلابی بدل سازد». اما در سال‌های بعد بنیامین هرچه‌بیشتر از مارکسیسم سنتی فاصله می‌گیرد و مفاهیم «بیکار طبقاتی» و «انقلاب» را جایگزین مفهوم «تولید» می‌کند.

در نگاه نخست یافتن بنیان نیوترک مشترک بین اندیشه‌های بنیامین و برشت دشوار است. بنیامین یک نوعلمی پرشور است که در وهله اول توجه‌اش بیشتر معطوف به اشکال مختلف آگاهی است تا روابط تولید. این موضوع در تقابل است با مارکسیسم عملی‌گرایانه برشتی، با این همه، جزی ایکلتون این بنیان مشترک را در علاقه بنیامین به مفهوم «تئاتر اپیک» برشت می‌یابد. تئاتری که در تقابل با «رازآمیزگری درام بورژوایی» می‌خواهد «نسبت کارکردی میان صحنه و عامه مردم، میان متن و اجرا و میان تهیه‌کننده و بازیگر» را دگرگون و از نو تعریف کند. برخلاف تصور سنتی از آن به‌عنوان روایتی قهرمانی، تئاتر اپیک به‌معنای برشتی آن از سنت‌ها و هنجارهای جامعه فراتر می‌رود. این تئاتر درپی خلق رابطه‌ای دیالکتیکی بین شخص و جامعه او است. هدف تئاتر اپیک آشنایی‌زدایی از فرایند تولید و زدودن رازآمیزگری آن است. «هر باید به‌مثابه شکلی از تولید توصیف شود. که چیزی را/واره، صحنه باید همچون کارخانه‌ای توصیف شود که ماشین‌هایش را کاملا نشان می‌دهد». فقط در چنین فرایند دیالکتیکی‌ای است که تماشاگر می‌تواند نقشی فعال‌تر و هوشمندانه‌تر در فرایند تولید تئاتر بازی کند. «هر تماشاگر می‌تواند به یک بازیگر مبدل شود». برشت به تماشاگر همچون یک «خبره» می‌نگرد که می‌تواند در تئاتر دخل و تصرف کند و می‌کوشد او را به این امر علاقه‌مند کند. «کوششی که به هیچ‌رو دلایل فرهنگی ندارد، بلکه بازیگر هدف سیاسی او است». تئاتر سنتی به مفهوم ارسطویی آن در پی جذب و برانگیختن احساسات و عواطف تماشاگر است. تماشاگر نیز به‌نوبه خود با طغیان‌یافتن این احساسات و عواطف در صحنه، معنایی در تئاتر می‌یابد. دو مؤلفه اساسی این شکل از تئاتر مایمیسس و کاتارسیس است. مایمیسس به‌معنای تقلید یا بازنمایی است. از نظر ارسطو، مایمیسس در تقلید تمام و کمال از طبیعت تحقق می‌یابد. کاتارسیس نوعی تطهیر یا تصفیه‌شدن عواطف و شورهایی است که در مخاطب به صورت افراطی انباشته شده‌اند. یکی از وظیفه‌های اصلی تئاتر اپیک القای نقش کاتارسیسی تئاتر است. برشت نظریه درام

**فهم برشت**
**والتر بنیامین**
**ترجمه: نیما عیسی‌پور و دیگران**
**ناشر: بیدگل**
**قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان**

**بحران معرفت‌شناختی**
**السدیر مک‌اینتایر**
**ترجمه: علیرضا بهشتی**
**ناشر: ناهید**
**قیمت: ۷۰۰۰ تومان**

است». منظور او مباحثه‌هایی است که از موجهیه میان فلسفه علم و تمامی کوهن و دیدگاه‌های او شکل‌گرفته و از فلاسفه علم شکل گرفته است که به نحوی میراث‌دار کارل پوپر به حساب می‌آیند.

حیات فکری مک‌اینتایر، خود نشان‌دهنده بحران‌های معرفت‌شناختی مهمی است که پشت سر گذاشته است. او که در دوران دانشجویی و سال‌ها پس از آن به مارکسیسم گرایش داشت، بعد از «شالی به مذهب کاتولیک روی آورد و از آن پس، اندیشه‌ورزی‌هایش از منظر نورسلوسیی-آکوئناسی شکل گرفت و دنبال شد. اثر این‌رو، مک‌اینتایر از مدافعان جدی ارسطوگرایی شناخته می‌شود. بسیاری او را برجسته‌ترین متفکر منتقد فلسفه اخلاق جدید و نهضت روشنگری می‌دانند. او فیلسوفی است که در زمره جماعت‌گرایان قرار می‌گیرد و اهمیتش به خاطر ساماندهش در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی است با این‌حال، برخلاف گفته‌ها، بازگشت او به سنت، همراه با تجدیدنظرهایی است که از تجربه تجددخواهی غرب ناشی می‌شود. مک‌اینتایر را از برجسته‌ترین فیلسوفانی می‌دانند که در برابر جریانات مدرنیسم ایستاده و عمیق‌ترین نقد را متوجه آن کرده است. او غایا در آتارش با رویکردی انتقادی موضوعات رایج از فرهنگ غرب را بررسی می‌کند. ازاین‌میان می‌توان به نقد منفعت‌طلبی، لیبرالیسم و نقدیسم در اخلاق و سیاست اشاره کرد.

ریویو

## زندگی روزمره و بحران معرفت‌شناختی

معنا و مفهوم «بحران معرفت‌شناختی» چیست؟ برای درک این موضوع ضایع بهتر است پیش از هر چیز زندگی عادی انسان‌هایی را در نظر بگیریم که در چنین بحران‌هایی گرفتارند؛ مثلا فردی را در نظر بگیرید که کمان می‌کرده اعتباری و جایگاهی نزد کارفرما و اطرافیان داشته؛ اما ناگهان از کار اخراج می‌شود؛ یا کسی که قبل از ورود به جمعی تصور می‌کرده همه اعضا از دوستانش هستند؛ اما ناباورانه اجازه ورود به آن جمع را پیدا نمی‌کند؛ یا کسی که عاشق می‌شود و نیاز دارد بفهمد معشوق واقعا چه احساسی نسبت به او دارد؛ یا کسی که عشق خود را به دیگری از دست داده و می‌خواهد بداند چگونه می‌توانسته دراین‌باره چنین به اشتباه افتاده باشد. در همه این موارد نسبت «آنچه به نظر می‌رسد وجود دارد» با «آنچه واقعا وجود دارد»، چگونه تعیین می‌شود، چگونه به فهم ما در می‌آید و چه اهمیتی دارد؟ چگونه است که افراد در موقعیت‌هایی مشابه دچار شک و تردید عمیقی می‌شوند و چگونه می‌کوشند از شرشان رها شوند و بر این بحران‌ها فائق آیند؟

السدیر مک‌اینتایر در کتاب «بحران معرفت‌شناختی (روایت دراماتیک و فلسفه علم)» در چند بخش کوتاه می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد. او در کتاب حاضر به بررسی «راهی برای شناخت زمانه» پرداخته و در ادامه نیز به تشریح «بحران‌های معرفت‌شناختی» می‌پردازد. مک‌اینتایر در این کتاب تلاش دارد دسته‌ای از روابط مفهومی را مطرح کند که مفاهیم دیگری مانند بحران معرفت‌شناختی، روایت، سنت، علوم طبیعی، شک‌گرایی و جنون را به یکدیگر پیوند می‌زند. او تأکید دارد «در دسته‌ای از مناقشات اخیر، پیوندهای بین این مفاهیم، خود به خود برای از مسائل محوری درآمده

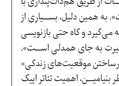

**جهان فلسفی کوپیک**
**جرالد جی‌آیرامز**
**ترجمه: محمدرضا اسحاقی**
**ناشر: فقنوس**
**قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان**

غیرمفهومی علم و زبان می‌پردازند. فلسفه فیلم نیز به پرسش‌هایی کلیدی درباره تکنیک‌ها، منابع و پی‌آمدهای فیلم یا به سینما پاسخ می‌دهد. در نظر او فیلسوف «فلسفه فیلم» را به‌مثابه رهافتش انتخاب می‌کند و فیلم می‌تواند برای پاره‌ای مضامین و مسائل بهترین قالب «تمثیل» یا «آزمایش فکری» فراهم کند. فلسفه آفریننتاسیالیستی کوپیک، فلسفه آفریننتاسیالیستی قرار دارد که تصویرگر سوژه منفردی است که با زندگی و مرگ به‌تنهایی مواجه شده و می‌کوشد معنایی دریک جهان سرد و بی‌احساس خلق کند. در جهان کوپیک فیلم برای فلسفه ساخته می‌شود و بر هرآنچه فلسفه درباره واقعیت و بازنمایی، درباره هنر و محاکات، درباره زبان و بیان، درباره زیبایی‌شناسی و درباره حضور و غیاب می‌گوید، بخش دوم، باعنوان «سوژه و عشق» به دست ناشناخته و کوپیک «بوسه قاتل»، «لولیتا» و «جهان باز- بسته» اختصار دارد. بخش سوم معطوف است به «سوژه و معنای زندگی» با دو مقاله‌ای که به نکرش کوپیک درباره معنای زندگی و بی‌معنایی می‌پردازد. بخش چهارم تحت عنوان «سوژه و تاریخ» به سه فیلم «ایستاتکوس»، «بری لینتون» و «درخشان» اختصاص دارد و در بخش آخر باعنوان «سوژه و اندیشه» درباره نهیلیسم و آواره آزاد در فیلم‌های کوپیک بحث می‌شود.

تجمع مشروطه‌خواهان در گمنگوش، آلمان، ۱۸۴۸

# منشورگرایان را به یاد آور

**شان موناهان- ترجمه: فرید دبیرمقدم:** در سال ۱۸۳۹ ده‌ها هزار نفر از مردمان انگلستان که از سنتم و فقر به ستوه آمده بودند، به خیابان‌ها ریختند و تحت لوای جنبش اجتماعی جدیدی متحد شدند: جنبش منشورگرایی. هدف‌شان بسیار ساده بود؛ آنها حق رای می‌خواستند. هفت سال پیش‌تر، ائتلافی از اعضای رادیکال طبقات متوسط و کارگری پارلمان را وادار به تصویب قانون اصلاح کرده بود؛ قانونی که مطابق آن حق رای جز به اشراف زمین‌دار به مالکان طبقه متوسط نیز داده شد، اما اکثریت بریتانیایی‌ها که کارگرانی بی‌زمین بودند، مشمول این قانون نشدند.

در ابتدا، بسیاری از اعضای رادیکال طبقه کارگر کمان می‌کردند که همپیمانان تازه قدرت‌یافته خود، یعنی طبقه متوسط که در حزب لیبرال ویگ سازمان‌دهی شده بودند، برنامه اصلاحی دموکراتیک و رادیکال را دنبال خواهند کرد. امید آنان بر این بود که دشمن مشترک‌شان، یعنی اشراف محافظه‌کار و زمین‌دار، برای متحدکردن دو طبقه بر سر برنامه اعطای حق رای به بی‌زمینان کفایت می‌کند و پارلمان در جهت منافع بورژوازی و پرولتاریا خواهد بود. اما این امیدها خیلی زود به باد رفت. ویگ‌ها برای حراست از قانون آنجا که نخبگان پیوستند، قانونی که پادشاهی متحد بریتانیای کبیر را در لندن تحت رهبری مرکزی در لندن ایجاد می‌کرد، آن هم در برابر معترضان ایرلندی که جا پای جمهوری‌خواهان ایرلندی در ۱۷۹۸ گذاشته بودند که انقلاب‌ناش با شکست مواجه شده بود. هنگامی‌که پارلمان اصلاح‌شده بازنشایی شد، موجی از ناقوانامنی مدنی و مقاومت مردمی در برابر پرداخت اجاره عشریه به کلیسا سراسر ایرلند را فرا گرفت و ترس از شورش جمهوری‌خواهانه دیگری را در دل مالکان انداخت. ویگ‌ها در عوض حمایت از معترضان ایرلندی، حمایت علنی خود را از لایحه اعمال زور شدید اعلام کردند؛ لایحه‌ای که به لرد نایب‌السلطنه ایرلند امری سلطنتی ایرلند این اجازه را می‌داد «تا جز حلب‌های ارتش و از نظر او خطری برای نظم عمومی تلقی می‌شد، سرکوب کند». اعلام حکومت نظامی و منع رفت‌وآمد شد و قرار احضار را به حال تعلیق درآورد.

اعضای رادیکال طبقه کارگر در سراسر بریتانیا احساس می‌کردند که از پشت خنجر خورده‌اند. ویگ‌ها به‌خوبی نشان داده بودند که اگر اصلاح‌شان در خدمت منافع طبقه کارگر است، حاضر به کنارگذاشتن آمیزه آزادی و برابری هستند. کارگران بریتانیایی به‌شدت به مخالفت با استبداد حاکم بر ایرلند پرداختند، نه‌تنها به دلیل بی‌عدالتی و رنجی که بر ایرلندی‌ها اعمال می‌شد؛ بلکه می‌اینتایر در این کتاب تلاش دارد دسته‌ای از روابط مفهومی را مطرح کند که مفاهیم دیگری مانند بحران معرفت‌شناختی، روایت، سنت، علوم طبیعی، شک‌گرایی و جنون را به یکدیگر پیوند می‌زند. او تأکید دارد «در دسته‌ای از مناقشات اخیر، پیوندهای بین این مفاهیم، خود به خود برای از مسائل محوری درآمده

**فهم فیلم پیشرفته**
**والتر بنیامین**
**ترجمه: نیما عیسی‌پور و دیگران**
**ناشر: بیدگل**
**قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان**

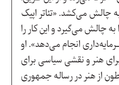

**سینمای کوپریک و فلسفه وجودی**
**استنلی کوپریک یکی از بزرگترین کارگردان‌های سینمای آمریکاست. مجموعه فیلم‌های او که اغلب اقتباست ادبی‌اند، تمام وجوه حیات اجتماعی و فردی انسان را دربر می‌گیرد؛ از فرهنگ پست و والا تا عشق و جنسیت، تاریخ، جنگ، جرم و جنایت، جنون، سفر فضایی، تربیت اجتماعی، هوش مصنوعی و تکنولوژی. از این نظر فیلم‌های او بازنمایی ابعاد متمایز واقعیت است که آنها را در انگاره‌ای فلسفی ترکیب می‌کند؛ انگاره‌ای که قرابت و شباهت زیادی با فلسفه وجودی دارد. این ادعای کتاب «جهان فلسفی کوپریک» است که اخیرا به فارسی منتشر شده است؛ یکی از معدود آثاری که سینمای کوپریک را به دفت در پس‌زمینه فلسفه‌ای بررسی کرده است. کتاب حاضر می‌کوشد نشان دهد «در قلب سینمای کوپریک، فلسفه آفریننتاسیالیستی قرار دارد که تصویرگر سوژه منفردی است که با زندگی و مرگ به‌تنهایی مواجه شده و می‌کوشد معنایی دریک جهان سرد و بی‌احساس خلق کند». در جهان کوپیک فیلم برای فلسفه ساخته می‌شود و بر هرآنچه فلسفه درباره واقعیت و بازنمایی، درباره هنر و محاکات، درباره زبان و بیان، درباره زیبایی‌شناسی و درباره حضور و غیاب می‌گوید، بخش دوم، باعنوان «سوژه و عشق» به دست ناشناخته و کوپریک «بوسه قاتل»، «لولیتا» و «جهان باز- بسته» اختصار دارد. بخش سوم معطوف است به «سوژه و معنای زندگی» با دو مقاله‌ای که به نکرش کوپریک درباره معنای زندگی و بی‌معنایی می‌پردازد. بخش چهارم تحت عنوان «سوژه و تاریخ» به سه فیلم «ایستاتکوس»، «بری لینتون» و «درخشان» اختصاص دارد و در بخش آخر باعنوان «سوژه و اندیشه» درباره نهیلیسم و آواره آزاد در فیلم‌های کوپریک بحث می‌شود.**

نگاه

## شانزده مفهوم کلیدی از اندیشه مارکس

کارل مارکس از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین فیلسوفان دنیای مدرن است. در دو قرن گذشته، بسیاری از متفکران واردار بست اندیشه‌ای بودند که او بایه‌گذارش بود و بخش اعظمی از جوامع و دولت‌های قرن بیستم، مدعی تحقق جامعه آرمانی مورد نظر او بوده‌اند. اما اینکه چقدر می‌توان آنها را نزدیک به آموزه‌های مارکس دانست، بحثی مفصل است. آنچه اهمیت دارد این است که امروزه بازنمایی همچنان در حوزه‌های مختلف فکری تاثیرگذار و نویسنده‌های معاصر است. روش انتقادی‌ای که او برای اندیشه‌ورزی بی‌می‌گرفت - شیوه‌ای که از همان نخستین مقاله‌اش درباره قانون مجرمی آشکار است- از برجسته‌ترین روش‌ها در نوع خود است.

مارکس سه سال پس از شکست نایلئون، در شهر تریر چشم به جهان گشود. آلمان فئودالی آن دوران از نظر اقتصادی و سیاسی در مقایسه با فرانسه و انگلستان، هنوز در مرحله نازل‌تری بود. پس از فرخ پروس به دست نایلئون، فرایند مدرنیزاسیون همانند باقی اروپا به آلمان نیز تحمیل شد و اقتصاد آن رشد سریعی به سوی صنعتی‌شدن پیش گرفت. مارکس که در این دوره دانشجو بود، در فضایی پرورش یافت که از نظر فکری متاثر از سنت فکری فرانسوی بود و این سنت فکری همراه با دیگر مؤلفه‌های مدرنیزاسیون وارد قلمرو پروس شده بود. او ابتدا جذب گروهی موسوم به «هگلی‌های جوان» شد. آنها عده‌ای از پیروان هگل بودند که برخلاف جریان محافظه‌کار و دستراسایی دانشگاهی، بر روش انتقادی هگل تأکید می‌کردند تا بر نظام او. یکی از مفاهیم مهم هگلی به نظر آنها، مفهوم «ازخودبیگانگی» است. هگلی‌های جوان دین و وضع جامعه موجود پروس را مصداق بارز ازخودبیگانگی روح می‌دانستند. آنها وظیفه اصلی فلسفه را نقد دین تلقی می‌کردند تا از این طریق، مهم‌ترین مانع بر سر خودآگاهی انسان را از بین ببرند. مارکس ابتدا تحت تأثیر این گروه، به نقد دین روی آورد. اما دیری نکشاست که او از این رویکرد فاصله گرفت و با توجه به آموزه‌های فئورباخ مبنی بر برتری‌بودن دین، مسئله اصلی را نه نقد دین، بلکه نقد سازوکارهایی ساخت دین دانست. «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی» حاصل این دوره است که در آن به ارتباط میان مالکیت خصوصی، تجارت و ارزش‌های کالاهای موجود مبادله می‌پردازد. او در این کتاب به توصیف ازخودبیگانگی‌ای می‌پردازد که کارگران در صنعت مدرن دستخوش آن‌اند. او جامعه آرمانی خود را راهی برای ازمیان‌برداشتن این از خود بیگانگی معرفی می‌کند. آشنایی کمونیستی با انگلس در سال ۱۸۴۴ پیشبرد این شیوه اندیشگری را تسریع کرد. آثاری که آنها به اتفاق هم نوشتند، طرح یک علم جدید را نوید می‌داد که مارکس و انگلس آن را «ماتریالیسم تاریخی» نامیدند. آنها در آثار اولیه‌شان هگلی‌های جوان را هدف اشاره می‌کنند که طبق آنها، نقد مارکس و انگلس، اشتباه هگلی‌های جوان ایس بود که به جای توجه به شرایط مادی زندگی انسان‌ها، ایدها را در ذکانون توجه خود قرار دادند. «ایدئولوژی آلمانی» که در همین دوران نوشته شد، نخستین و کتاب‌سبز ترر را وجود انها فرد دادند؛ افرادی که با توجه ابزار بقا از حیواتشان متمایز شده و بدین شیوه به زندگی خود شکل می‌دهند. مناسباتی که در فرایند تولید ابزار شکل می‌گیرد، تعیین‌کننده شیوه زندگی انسان‌ها، از جمله ایدها دیده‌شده‌اند. به علاوه نویسنده مقاله‌ای نیز در آغاز کتاب نوشته که به سرگذشتی تفصیلی از حال و گاه و زمانه کارل مارکس از آغاز تا انتهایی می‌پردازد. این کتاب همان‌طور که نویسنده آن در مقدمه می‌گوید، با هدف آشناکردن دانشجویان و نوآموزان حوزه علوم انسانی با اندیشه‌های محوری مارکس نوشته شده است.

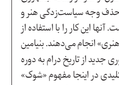

**فرهنگ‌نامه مارکس**
**ترول کارول**
**ترجمه: اکبر معصوم‌بیگی**
**ناشر: کلاغ**
**قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان**

است. این ساختار خود به‌مثابه بنیانی عمل می‌کند که روبنای آن را نهادهای سیاسی و قانونی و نیز کلیه اشکال آگاهی تشکیل می‌دهند. از نظر مارکس، روابط تولید همواره روابط سلطه و استعمار بوده است. «ماتریالیسم تاریخی» علمی است که به روابط مادی میان انسان‌ها و نیروهایی می‌پردازد که آن را تشکیل می‌کند. روابط مادی میان انسان‌ها را نیازها و شیوه‌های تولیدشان شکل می‌دهند. این علم در تقابل با اقسام مختلف «ایدئولوژی» به‌ظاهر مشترک‌اند. موضوع از ایدئولوژی اشکالی از آگاهی است که مدعی توضیح و توجیه ویژگی‌های یک جامعه معین‌اند و این کار را به سود گروه‌ها یا طبقات خاصی انجام می‌دهند. مارکس در آثار بعدی خود بیشتر می‌کوشد تا نظام اقتصادی «سرمایه‌داری» را تحلیل کند و فهمی از مکانیسم آن پیدا کند. مکانیسمی که ایدئولوژی آن را پنهان کرده است. سرمایه‌داری نظامی است که در آن تولید برای بازار انجام می‌گیرد. این نظام در سده‌های مدانی در اروپا با رشد تجارت و مانوفاکتورها ظهور پیدا کرد و به‌تدریج جایگزین نظام فئودالی شد. ویژگی اصلی جامعه‌ای که در آن شیوه تولید سرمایه‌داری حاکم است، این است که در آن جامعه ثروت تحت کالاها را به خود می‌گیرد؛ ازاین‌رو، مارکس در کتاب «سرمایه» که آن را به منظور تحلیل و تحقیق سازوکارهای تولید سرمایه‌داری نوشت، بحث خود را با تحلیل مفهوم «کالا» آغاز می‌کند. او سرشت کالا را «ارزش» می‌داند که در فرایند تولید به‌تواره می‌شود. مفهوم «به‌تواره‌گی» سنخ ویژه‌ای از بیگانگی است که از شیوه تولید سرمایه‌داری سر برمی‌آورد. کالا تبدیل به چیزی می‌شود که به سرنوشت ذاتی آن (ارزش آن) پرسش می‌شود. از مهم‌ترین کارکردهای شیوه تولید در جامعه کمونیستی، القای این شکل ارزش و بنابراین ازمیان‌برداشتن به‌تواره‌گی است. جامعه‌ای که در چنین شرایطی شیوه تولید به مبنای تبیین مصرف‌ات و ابزار تولید است، برسازنده ساختار اقتصادی جامعه

ریویو

## فرهنگ‌نامه مارکس

**ترول کارول**
**ترجمه: اکبر معصوم‌بیگی**
**ناشر: کلاغ**
**قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان**

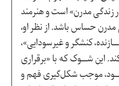

**جهان فلسفی کوپیک**
**جرالد جی‌آیرامز**
**ترجمه: محمدرضا اسحاقی**
**ناشر: فقنوس**
**قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان**

**سینمای کوپریک و فلسفه وجودی**
**استنلی کوپریک یکی از بزرگترین کارگردان‌های سینمای آمریکاست. مجموعه فیلم‌های او که اغلب اقتباست ادبی‌اند، تمام وجوه حیات اجتماعی و فردی انسان را دربر می‌گیرد؛ از فرهنگ پست و والا تا عشق و جنسیت، تاریخ، جنگ، جرم و جنایت، جنون، سفر فضایی، تربیت اجتماعی، هوش مصنوعی و تکنولوژی. از این نظر فیلم‌های او بازنمایی ابعاد متمایز واقعیت است که آنها را در انگاره‌ای فلسفی ترکیب می‌کند؛ انگاره‌ای که قرابت و شباهت زیادی با فلسفه وجودی دارد. این ادعای کتاب «جهان فلسفی کوپریک» است که اخیرا به فارسی منتشر شده است؛ یکی از معدود آثاری که سینمای کوپریک را به دفت در پس‌زمینه فلسفه‌ای بررسی کرده است. کتاب حاضر می‌کوشد نشان دهد «در قلب سینمای کوپریک، فلسفه آفریننتاسیالیستی قرار دارد که تصویرگر سوژه منفردی است که با زندگی و مرگ به‌تنهایی مواجه شده و می‌کوشد معنایی دریک جهان سرد و بی‌احساس خلق کند». در جهان کوپیک فیلم برای فلسفه ساخته می‌شود و بر هرآنچه فلسفه درباره واقعیت و بازنمایی، درباره هنر و محاکات، درباره زبان و بیان، درباره زیبایی‌شناسی و درباره حضور و غیاب می‌گوید، بخش دوم، باعنوان «سوژه و عشق» به دست ناشناخته و کوپریک «بوسه قاتل»، «لولیتا» و «جهان باز- بسته» اختصار دارد. بخش سوم معطوف است به «سوژه و معنای زندگی» با دو مقاله‌ای که به نکرش کوپریک درباره معنای زندگی و بی‌معنایی می‌پردازد. بخش چهارم تحت عنوان «سوژه و تاریخ» به سه فیلم «ایستاتکوس»، «بری لینتون» و «درخشان» اختصاص دارد و در بخش آخر باعنوان «سوژه و اندیشه» درباره نهیلیسم و آواره آزاد در فیلم‌های کوپریک بحث می‌شود.**

**فهم برشت**
**والتر بنیامین**
**ترجمه: نیما عیسی‌پور و دیگران**
**ناشر: بیدگل**
**قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان**

**بحران معرفت‌شناختی**
**السدیر مک‌اینتایر**
**ترجمه: علیرضا بهشتی**
**ناشر: ناهید**
**قیمت: ۷۰۰۰ تومان**

# برگی از تاریخ مبارزات رهایی‌بخش

هنگام ورود مارکس و انگلس به عرصه سیاست در آغاز دهه ۱۸۴۰، اتحادیه‌های کارگری در دوران کودکی خود به سر می‌بردند. تشکل‌های آغازین کارگری که جز در انگلستان، در همه جا قانونی بود و حتی در انگلستان هم مورد بدرفتاری قرار گرفته بودند، مجبور بودند در حالتی نابابدار فعالیت کنند و اعضای آنها مانع مقطعی داشتند. ولی در سال ۱۸۹۵، مارک انگلس، اتحادیه‌های کارگری در اروپا و آمریکای شمالی به تشکل‌های صنعتی نیرومندی تبدیل شده و جامعه بورژوایی آنها را به‌عنوان مراجع و قانونی پذیرفت. در بسیاری از کشورها، شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری با ظهور احزاب سوسیالیستی توده‌ای که اغلب تحت اتحادیه‌ها بودند همراه بود. دوران مدرن در مناسبات طبقاتی آغاز شده بود. در این نیم قرن، از آغاز دهه ۱۸۴۰ تا آغاز دهه ۱۹۹۰، با سه دوره بزرگ از جنبش‌های طبقه کارگر روبه‌رویم: جنبش‌های انقلابی دهه ۱۸۴۰، مبارزات اعتصابی و تلاش برای ایجاد همبستگی بین‌المللی در دهه ۱۸۶۰ و جنبش‌های کارگری توده‌ای از اواخر دهه ۱۸۸۰ که به نخستین پیروزی اتحادیه‌های صنعتی و کارزار ضدت ساعت کار روزانه قانونی انجامید.

**۱-جنبش منشورمردم؛ نخستین جنبش طبقه کارگر**

این جنبش نخست در اواخر دهه ۱۸۳۰ به‌عنوان کارزار رهبران طبقه کارگر در لندن برای اصلاح پارلمان شکل گرفت؛ اصلاحی که معنای آن عدمتا حق همگانی برای مردها بود. با این همه، در بیس مطالبات مورد دموکراتیک منشور، توده‌های بس سنمدیده شهرهای صنعتی شمال انگلستان نیز قرار داشتند. توده‌هایی که به‌خوبی می‌دانستند چه می‌خواهند و آماده پیوستن به فراخوان‌های انقلابی بودند. این واقعیت را، برای مثال، می‌توان در اعتصاب عمومی سال ۱۸۴۲ دید. آن‌گاه که هیات‌های نمایندگی اتحادیه‌های کارگری لانکشایر به اتمه اعتصاب تا پذیرش منشور و درستمینستر برای دادند. تشکل‌های کارگری که بیشتر و بیشتر مبارزه‌جو می‌شدند، از منشور حمایت می‌کردند. اعتصاب‌ها در مراکز صنعتی جزایر بریتانیا و به رشد و توقیب را در تمامی موارد تعرفه‌ها عایدشان می‌شد. تولیدکنندگان مخالف این قانون بودند؛ زیرا قیمت نان را بسالا می‌برد و به دنبال آن دستمزدی که باید به کارگران خود پرداخت می‌کردند نیز افزایش می‌یافت. فعالان مخالف قانون غلات انتظار حمایت بی‌چون و چرای توده‌های کارگر را داشتند و درخواست‌های عمومی سعی داشتند کارگران را در جهت هدف خودشان تحریک کنند.

اما کارگران تمایلی به همپیمانی با آنان نداشتند. در عوض آنان از فرصت جنجال بر سر قانون غلات استفاده کردند تا بار دیگر خواستار منشور مردم شوند و علیقه جزمی طبقات متوسط درباره اقتصاد سیاسی را به چالش بکشانند. نویسنده‌ای آن دوره را این‌گونه به یاد می‌آورد: «مبارزه‌ای بود میان کارفرما و زیردست. ارباب از آنچه گستاخی کارگران خوی می‌نامیدند خبرار بودند، کارگرانی که هیچ ایمانی نداشتند در کنار آنان روی سکو بنشینند و رودررو آموزه‌های عزیز ارباب را زیر سؤال برند. آنها برای این یا را از کلیم خود دراترکردن، آزار و اذیت زندانی متحمل شدند. معمولا از کراخ اخراج می‌شدند. اما تلاش کارفرمایان‌شان بیهوده بود تا با برگسنگی وادار به اطاعت‌شان کنند...».

در سراسر کشور انبوه منشورگرایان در جلسات انجمن ضد قانون غلات ازحمام می‌گردند. در سال ۱۸۴۲، رادیکال‌ها بار دیگر عریضه‌ای با بیش از سه میلیون امضا برای منشور مردم به پارلمان ارائه کردند. اما باز هم استقبال گرمی از آن نشد. لرد توماس بیینگتون مکولی در مخالفت با عریضه هم‌پرسه‌ای صدبت ضدیت طبقه متوسط ویگ را با اعطای حق رای به کارگران اعلام کرد: «به باور من حق رای عمومی برای تمامی مقاصد و اهداف وجودی دولت خطرناک خواهد بود. برای اشرافیت و همه چیزهای موجود دیگر و این امر کاملا مغایر با نفس وجود انسان است. به اعتقاد من تمدن انسان بر امنیت مالکیت است... تکلید می‌کنم هنگامی‌که مالکیت در خطر باشد، که مغروبترین دزدی که بیشتر و بیشتر مبارزه‌جو می‌شدند، قادر نیست تا از سقوط کشور و به روکه بربریت ممانعت به عمل آورد».

مکولی کاملا حق داشت نگران باشد. ایز بار اتحادیه‌های کارگری که بیشتر و بیشتر مبارزه‌جو می‌شدند، از منشور حمایت می‌کردند. اعتصاب‌ها در مراکز صنعتی جزایر بریتانیا و به رشد و توقیب را در تمامی موارد دادگاه‌ها و نیروهای مسلح دست به مداخله می‌زدند تا از حقوق مالکیت کارفرمایان دفاع کنند. شکست پشت شکست به اعضای اتحادیه‌های کارگری آموخته بود که نمی‌توانند قدرت را در محل کار به دست آورند مگر آنکه قدرت دولتی از چنگ کارفرمایان‌شان خارج شود. آن‌گونه که کروهی از کفاشان دورگرد لندنی می‌گفتند: «تا زمانی‌که مطابق اصول منمرج در منشور مردم، طبقات کارگر این سرزمین مدیریت امورات خود را به دست خود نگیرند، هیچ‌گاه قادر نخواهند بود در مبارزه با متمکرانی که به آنها فساد وارد کرده و محروم از شغل‌شان می‌کنند پیروز شوند». در نتیجه وقتی موج گسترده‌ای از طبقه کارگر به راه افتاد که تهدیدی محسوب می‌شد بود که تلاش‌های محلی برای بیشبرد منافع خود می‌آوردند؛ به اعتصاب‌کنندگان یکی از اولین اعتصاب‌های عمومی تاریخ همه صنایع را متوقف کردند. واکنش مقامات، دستگیری و صدور احکام بود؛ چندین نفر از رهبران منشورگرایان در لندن و بیش از هزار اعتصاب‌کننده در مناطق صنعتی دادگاهی شدند. اما آنچه دست آخر اعتصاب را در هم شکست گرسنگی بود.

**سوسیالیسم و پایان منشورگرایی**

در ابتدای ۱۸۴۲، نشانه‌هایی از فروکش‌کردن جنبش عیان شد. تمرکز عمده بر مطالبات سیاسی منشور مردم، باعث اتحاد میان مردمانی شده بود که از طبقه متوسط کارگر، صنعت، حرفه و منطقه از هم جدا بودند. اما پس از شکست اعتصاب، به نظر می‌آمد استراتژی سیاست توده‌ای به آخر خط رسیده است. کارگران به طور فزاینده رو به تلاش‌های محلی برای بیشبرد منافع خود می‌آوردند؛ به تعاونی‌ها و تشکیل اتحادیه‌های کارگری که به کمک لیبرال‌ها و رادیکال‌ها در برابر کارفرمایان دفاع کنند. شکست پشت شکست به اعضای اتحادیه‌های کارگری آموخته بود که نمی‌توانند قدرت را در محل کار به دست آورند مگر آنکه قدرت دولتی از چنگ کارفرمایان‌شان خارج شود. آن‌گونه که کروهی از کفاشان دورگرد لندنی می‌گفتند: «تا زمانی‌که مطابق اصول منمرج در منشور مردم، طبقات کارگر این سرزمین مدیریت امورات خود را به دست خود نگیرند، هیچ‌گاه قادر نخواهند بود در مبارزه با متمکرانی که به آنها فساد وارد کرده و محروم از شغل‌شان می‌کنند پیروز شوند». در نتیجه وقتی موج گسترده‌ای از طبقه کارگر به راه افتاد که تهدیدی محسوب می‌شد بود که تلاش‌های محلی برای بیشبرد منافع خود می‌آوردند؛ به اعتصاب‌کنندگان یکی از اولین اعتصاب‌های عمومی تاریخ همه صنایع را متوقف کردند. واکنش مقامات، دستگیری و صدور احکام بود؛ چندین نفر از رهبران منشورگرایان در لندن و بیش از هزار اعتصاب‌کننده در مناطق صنعتی دادگاهی شدند. اما آنچه دست آخر ا